

توطئه قتل عیسی

¹و چون عید فطیر که به فصّح معروف است نزدیک شد،² رؤسای کهنه و کاتبان مترصد می‌بودند که چگونه او را به قتل رسانند، زیرا که از قوم ترسیدند.³ اما شیطان در یهودای مسمّی به اسخریوطی که از جمله آن دوازده بود داخل گشت،⁴ و او رفته با رؤسای کهنه و سرداران سپاه گفتگو کرد که چگونه او را به ایشان تسلیم کند.⁵ ایشان شاد شده، با او عهد بستند که نقدی به وی دهند.⁶ و او قبول کرده، در صدد فرصتی برآمد که او را در نهانی از مردم به ایشان تسلیم کند.

شام فصّح

⁷اما چون روز فطیر که در آن می‌بایست فصّح را ذبح کنند رسید،⁸ پطرس و یوحنا را فرستاده، گفت: بروید و فصّح را بجهت ما آماده کنید تا بخوریم.⁹ به وی گفتند: در کجا می‌خواهی مهیا کنیم؟ ایشان را گفت: اینک، هنگامی که داخل شهر شوید، شخصی با سبوی آب به شما برمی‌خورد. به خانه‌ای که او درآید، از عقب وی بروید،¹¹ و به صاحب خانه گوئید: استاد تو رامی‌گوید مهمانخانه کجا است تا در آن فصّح را با شاگردان خود بخورم؟¹² او بالاخانهای بزرگ و مفروش به شما نشان خواهد داد؛ در آنجا مهیا سازید.¹³ پس رفته چنانکه به ایشان گفته بود یافتند و فصّح را آماده کردند.

¹⁴و چون وقت رسید، با دوازده رسول بنشست.¹⁵ و به ایشان گفت: اشتیاق بی‌نهایت داشتم که پیش از زحمت دیدنم، این فصّح را با شما بخورم.¹⁶ زیرا به شما می‌گویم از این دیگر نمی‌خورم تا وقتی که در ملکوت خدا تمام شود.¹⁷ پس پیالهای گرفته، شکر نمود و گفت: این را بگیرید و در میان خود تقسیم کنید.¹⁸ زیرا به شما می‌گویم که تا ملکوت خدا نیاید، از میوهٔ مو دیگر نخواهم نوشید.¹⁹ و نان را گرفته، شکر نمود و پاره کرده، به ایشان داد و گفت: این است جسد من که برای شما داده می‌شود؛ این را به یاد من بجا آرید.²⁰ و همچنین بعد از شام پیاله را گرفت و گفت: این پیاله عهد جدید است در خون من که برای شما ریخته می‌شود.²¹ لیکن اینک، دست آن کسی که مرا تسلیم می‌کند با من در سفره است.²² زیرا که پسر انسان برحسب آنچه مقدّر است، می‌رود لیکن

¹Now the feast of unleavened bread drew nigh, which is called the Passover.²And the chief priests and scribes sought how they might kill him; for they feared the people.³Then entered Satan into Judas surnamed Iscariot, being of the number of the twelve.⁴And he went his way, and communed with the chief priests and captains, how he might betray him unto them.⁵And they were glad, and covenanted to give him money.⁶And he promised, and sought opportunity to betray him unto them in the absence of the multitude.⁷Then came the day of unleavened bread, when the passover must be killed.⁸And he sent Peter and John, saying, Go and prepare us the passover, that we may eat.⁹And they said unto him, Where wilt thou that we prepare?¹⁰And he said unto them, Behold, when ye are entered into the city, there shall a man meet you, bearing a pitcher of water; follow him into the house where he entereth in.¹¹And ye shall say unto the goodman of the house, The Master saith unto thee, Where is the guestchamber, where I shall eat the passover with my disciples?¹²And he shall shew you a large upper room furnished: there make ready.¹³And they went, and found as he had said unto them: and they made ready the passover.¹⁴And when the hour was come, he sat down, and the twelve apostles with him.¹⁵And he said unto them, With desire I have desired to eat this passover with you before I suffer:¹⁶For I say unto you, I will not any more eat thereof, until it be fulfilled in the kingdom of God.¹⁷And he took the cup, and gave thanks, and said, Take this, and divide it

among yourselves:¹⁸ For I say unto you, I will not drink of the fruit of the vine, until the kingdom of God shall come.¹⁹ And he took bread, and gave thanks, and brake it, and gave unto them, saying, This is my body which is given for you: this do in remembrance of me.²⁰ Likewise also the cup after supper, saying, This cup is the new testament in my blood, which is shed for you.²¹ But, behold, the hand of him that betrayeth me is with me on the table.²² And truly the Son of man goeth, as it was determined: but woe unto that man by whom he is betrayed!²³ And they began to enquire among themselves, which of them it was that should do this thing.²⁴ And there was also a strife among them, which of them should be accounted the greatest.²⁵ And he said unto them, The kings of the Gentiles exercise lordship over them; and they that exercise authority upon them are called benefactors.²⁶ But ye shall not be so: but he that is greatest among you, let him be as the younger; and he that is chief, as he that doth serve.²⁷ For whether is greater, he that sitteth at meat, or he that serveth? is not he that sitteth at meat? but I am among you as he that serveth.²⁸ Ye are they which have continued with me in my temptations.²⁹ And I appoint unto you a kingdom, as my Father hath appointed unto me;³⁰ That ye may eat and drink at my table in my kingdom, and sit on thrones judging the twelve tribes of Israel.³¹ And the Lord said, Simon, Simon, behold, Satan hath desired to have you, that he may sift you as wheat:³² But I have prayed for thee, that thy faith fail not: and when

وای بر آن کسی که او را تسلیم کند.²³ آنگاه از یکدیگر شروع کردند به پرسیدن که کدام یک از ایشان باشد که این کار بکند؟

مباحثه درباره بزرگی

²⁴ و در میان ایشان نزاعی نیز افتاد که کدام یک از ایشان بزرگتر می‌باشد.²⁵ آنگاه به ایشان گفت: سلاطین امت‌ها بر ایشان سروری می‌کنند و حکام خود را ولینعمت می‌خوانند.²⁶ لیکن شما چنین مباحثید، بلکه بزرگتر از شما مثل کوچکتر باشد و پیشوا چون خادم.²⁷ زیرا کدامیک بزرگتر است؟ آنکه به غذا نشیند یا آنکه خدمت کند؟ آیا نیست آنکه نشسته است؟ لیکن من در میان شما چون خادم هستم.²⁸ و شما کسانی می‌باشید که در امتحانهای من با من به سر بردید.²⁹ و من مقرر فرمود،³⁰ تا در ملکوت من از خوان من بخورید و بنوشید و بر کرسیها نشسته بر دوازده سبط اسرائیل داوری کنید.

پیشگویی عیسی انکار پطرس

³¹ پس خداوند گفت: ای شمعون، ای شمعون، اینک، شیطان خواست شما را چون گندم غربال کند،³² لیکن من برای تو دعا کردم تا ایمانت تلف نشود؛ و هنگامی که تو بازگشت کنی برادران خود را استوار نما.³³ به وی گفت: ای خداوند، حاضرم که با تو بروم حتی در زندان و در موت.³⁴ گفت: تو را می‌گویم، ای پطرس، امروز خروس بانگ زده باشد که سه مرتبه انکار خواهی کرد که مرا نمی‌شناسی.

³⁵ و به ایشان گفت: هنگامی که شما را بیکس و توشه‌دان و کفش فرستادم، به هیچ چیز محتاج شدید؟ گفتند: هیچ.³⁶ پس به ایشان گفت: لیکن الآن هر که کیسه دارد، آن را بردارد و همچنین توشه‌دان را و کسی که شمشیر ندارد جامه خود را فروخته، آن را بخرد.³⁷ زیرا به شما می‌گویم که این نوشته در من می‌باید به انجام رسید: یعنی با گناهکاران محسوب شد؛ زیرا هر چه در خصوص من است، انقضا دارد.³⁸ گفتند: ای خداوند، اینک، دو شمشیر. به ایشان گفت: کافی است.

عیسی در کوه زیتون

³⁹ و برحسب عادت بیرون شده، به کوه زیتون رفت و

thou art converted, strengthen thy brethren.³³ And he said unto him, Lord, I am ready to go with thee, both into prison, and to death.³⁴ And he said, I tell thee, Peter, the cock shall not crow this day, before that thou shalt thrice deny that thou knowest me.³⁵ And he said unto them, When I sent you without purse, and scrip, and shoes, lacked ye any thing? And they said, Nothing.³⁶ Then said he unto them, But now, he that hath a purse, let him take it, and likewise his scrip: and he that hath no sword, let him sell his garment, and buy one.³⁷ For I say unto you, that this that is written must yet be accomplished in me, And he was reckoned among the transgressors: for the things concerning me have an end.³⁸ And they said, Lord, behold, here are two swords. And he said unto them, It is enough.³⁹ And he came out, and went, as he was wont, to the mount of Olives; and his disciples also followed him.⁴⁰ And when he was at the place, he said unto them, Pray that ye enter not into temptation.⁴¹ And he was withdrawn from them about a stone's cast, and kneeled down, and prayed,⁴² Saying, Father, if thou be willing, remove this cup from me: nevertheless not my will, but thine, be done.⁴³ And there appeared an angel unto him from heaven, strengthening him.⁴⁴ And being in an agony he prayed more earnestly: and his sweat was as it were great drops of blood falling down to the ground.⁴⁵ And when he rose up from prayer, and was come to his disciples, he found them sleeping for sorrow,⁴⁶ And said unto them, Why sleep ye? rise and pray, lest ye enter into temptation.⁴⁷ And while

شاگردانش از عقب او رفتند.⁴⁰ و چون به آن موضع رسید، به ایشان گفت: دعا کنید تا در امتحان نیفتید.⁴¹ و او از ایشان به مسافت پرتاپ سنگی دور شده، به زانو درآمد و دعا کرده، گفت:⁴² ای پدر، اگر بخواهی این پیاله را از من بگردان، لیکن نه به خواهش من بلکه به اراده تو.⁴³ و فرشته‌ای از آسمان بر او ظاهر شده، او را تقویت می‌نمود.⁴⁴ پس به مجاهده افتاده، به سعی بلیغ تر دعا کرد، چنانکه عرق او مثل قطرات خون بود که بر زمین می‌ریخت.⁴⁵ پس از دعا برخاسته، نزد شاگردان خود آمده، ایشان را از حزن در خواب یافت.⁴⁶ به ایشان گفت: برای چه در خواب هستید؟ برخاسته، دعا کنید تا در امتحان نیفتید!

بازداشت عیسی

⁴⁷ و سخن هنوز بر زبانش بود که ناگاه جمعی آمدند و یکی از آن دوازده که یهودا نام داشت بر دیگران سبقت جست، نزد عیسی آمد تا او را ببوسد.⁴⁸ و عیسی بدو گفت: ای یهودا، آیا به بوسه پسر انسان را تسلیم می‌کنی؟⁴⁹ رفقاییش چون دیدند که چه می‌شود، عرض کردن: خداوند، به شمشیر بزنیم؟⁵⁰ و یکی از ایشان، غلام رئیس کهنه را زده، گوش راست او را از تن جدا کرد.⁵¹ عیسی متوجه شده گفت: تا به این بگذارد. و گوش او را لمس نموده، شفا داد.⁵² پس عیسی به رؤسای کاهنه و سرداران سپاه معبد و مشایخی که نزد او آمده بودند گفت: گویا بر دزد با شمشیرها و چوبها بیرون آمدید.⁵³ وقتی که هر روزه در هیکل با شما می‌بودم دست بر من دراز نکردید، لیکن این است ساعت شما و قدرت ظلمت. انکار پطرس

انکار پطرس

⁵⁴ پس او را گرفته بردند و به سرای رئیس کهنه آوردند و پطرس از دور از عقب می‌آمد.⁵⁵ و چون در میان ایوان آتش افروخته، گردش نشسته بودند، پطرس در میان ایشان بنشست.⁵⁶ آنگاه کنیزکی چون او را در روشنی آتش نشسته دید، بر او چشم دوخته، گفت: این شخص هم با او می‌بود.⁵⁷ او وی را انکار کرده، گفت: ای زن، او را نمی‌شناسم.⁵⁸ بعد از زمانی دیگری او را دیده گفت: تو از اینها هستی. پطرس گفت: ای مرد، من نیستم.⁵⁹ و چون تخمیناً یک ساعت گذشت، یکدیگر با تأکید گفت: بلاشک این شخص از رفقای او

he yet spake, behold a multitude, and he that was called Judas, one of the twelve, went before them, and drew near unto Jesus to kiss him.⁴⁸ But Jesus said unto him, Judas, betrayest thou the Son of man with a kiss?⁴⁹ When they which were about him saw what would follow, they said unto him, Lord, shall we smite with the sword?⁵⁰ And one of them smote the servant of the high priest, and cut off his right ear.⁵¹ And Jesus answered and said, Suffer ye thus far. And he touched his ear, and healed him.⁵² Then Jesus said unto the chief priests, and captains of the temple, and the elders, which were come to him, Be ye come out, as against a thief, with swords and staves?⁵³ When I was daily with you in the temple, ye stretched forth no hands against me: but this is your hour, and the power of darkness.⁵⁴ Then took they him, and led him, and brought him into the high priest's house. And Peter followed afar off.⁵⁵ And when they had kindled a fire in the midst of the hall, and were set down together, Peter sat down among them.⁵⁶ But a certain maid beheld him as he sat by the fire, and earnestly looked upon him, and said, This man was also with him.⁵⁷ And he denied him, saying, Woman, I know him not.⁵⁸ And after a little while another saw him, and said, Thou art also of them. And Peter said, Man, I am not.⁵⁹ And about the space of one hour after another confidently affirmed, saying, Of a truth this fellow also was with him: for he is a Galilaean.⁶⁰ And Peter said, Man, I know not what thou sayest. And immediately, while he yet spake, the cock crew.⁶¹ And the Lord turned, and looked

است زیرا که جلیلی هم هست.⁶⁰ پطرس گفت: ای مرد، نمی‌دانم چه می‌گویی؟ در همان ساعت که این را می‌گفت، خروس بانگ زد.⁶¹ آنگاه خداوند روگردانیده، به پطرس نظر افکند. پس پطرس آن کلامی را که خداوند به وی گفته بود به‌خاطر آورد که، قبل از بانگ زدن خروس سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد.⁶² پس پطرس بیرون رفته، زارزار بگریست.

عیسی در حضور شورا یهود

⁶³ و کسانی که عیسی را گرفته بودند، او را تازیانه زده، استهزا نمودند.⁶⁴ و چشم او را بسته طپانچه بر رویش زدند و از وی سؤال کرده، گفتند، نبوت کن! که تو را زده است؟⁶⁵ و بسیار کفر دیگر به وی گفتند.⁶⁶ و چون روز شد، اهل شورای قوم یعنی رؤسای کهنه و کاتبان فراهم آمده، در مجلس خود او را آورده،⁶⁷ گفتند: اگر تو مسیح هستی به ما بگو. او به ایشان گفت: اگر به شما گویم مرا تصدیق نخواهید کرد.⁶⁸ و اگر از شما سؤال کنم جواب نمی‌دهید و مرا رها نمی‌کنید.⁶⁹ لیکن بعد از این پسر انسان به طرف راست قوت خدا خواهد نشست.⁷⁰ همه گفتند: پس تو پسر خدا هستی؟ او به ایشان گفت: شما می‌گویید که من هستم.⁷¹ گفتند: دیگر ما را چه حاجت به شهادت است؟ زیرا خود از زبانش شنیدیم.

upon Peter. And Peter remembered the word of the Lord, how he had said unto him, Before the cock crow, thou shalt deny me thrice.⁶² And Peter went out, and wept bitterly.⁶³ And the men that held Jesus mocked him, and smote him.⁶⁴ And when they had blindfolded him, they struck him on the face, and asked him, saying, Prophecy, who is it that smote thee?⁶⁵ And many other things blasphemously spake they against him.⁶⁶ And as soon as it was day, the elders of the people and the chief priests and the scribes came together, and led him into their council, saying,⁶⁷ Art thou the Christ? tell us. And he said unto them, If I tell you, ye will not believe:⁶⁸ And if I also ask you, ye will not answer me, nor let me go.⁶⁹ Hereafter shall the Son of man sit on the right hand of the power of God.⁷⁰ Then said they all, Art thou then the Son of God? And he said unto them, Ye say that I am.⁷¹ And they said, What need we any further witness? for we ourselves have heard of his own mouth.